

گفت‌گوی تمدن‌ها

اشاره:

هر چند بحث جنگ تمدن‌ها سابقه‌ای طولانی دارد، ولی طرح گفت‌گوی تمدن‌ها از سوی ایران اسلامی، روند تازه‌ای است که حتی در دستور کار سازمان ملل قرار گرفت و سال ۲۰۰۱ میلادی به سال گفت‌گوی تمدن‌ها نام‌گذاری شد و یکی از مباحث اصلی اجلاس سران را در نشست هزاره سوم، تشکیل داد. هر چند گفت‌وگوی تمدن‌ها به ظاهر معنای روشنی دارد، ولی با دقت بیشتر، نکات مبهمی نمایان می‌گردد که بیش‌تر به مفهوم، موضوع و شیوه آن باز می‌گردد. متن حاضر، سخنرانی حضرت آیت‌الله مصباح یزدی است که در دانشکده عقیدتی - سیاسی سپاه ایراد شده و مفاهیم یاد شده را به خوبی بیان کرده است.

یکی از موضوعات فرهنگی که در عصر حاضر موضوع گفت‌گوها و بحث‌های زیادی قرار گرفته، رابطه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها است. طی چند دهه درباره ارتباط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها گفت‌گوهایی در سطح جهان مطرح شده است و کسانی ادعا کرده‌اند تمدن‌های مختلفی در جهان وجود دارند که با هم سازگار نیستند و کارشان به جنگ و نزاع کشیده خواهد شد. چنان‌که می‌دانید برخی نویسندگان آمریکایی پیش‌بینی کرده‌اند در آینده نزدیک جنگ بین تمدن‌ها واقع خواهد شد؛ جنگی که ریشه آن، اختلاف تمدن‌ها است.^(۱)

در مقابل، کسانی معتقدند، تمدن‌هایی که دارای مرزهای مشخص باشند وجود ندارند، بلکه خرده تمدن‌هایی هستند که با یکدیگر تعامل و تأثیر و تأثر دارند و باید در یک سیستم کلامی، اتحاد پیدا کنند تا تمدن جهانی، تشکیل شود. انگیزه‌های کسانی که این بحث‌ها را دامن می‌زنند، مختلف است از یک طرف، اختلاف تمدن‌ها و از طرف دیگر، نزدیک شدن تمدن‌ها و رفتن به سوی تمدن واحد جهانی، از جمله این موارد هستند.

گفت‌گوی تمدن‌ها به چه معنا است؟

اگر مسأله به دور از غوغاهای سیاسی و استفاده‌ها یا سوء استفاده‌هایی که ممکن است از این بحث شود و به عنوان یک بحث آکادمیک مطرح شود باید ابتدا موضوع بحث را مشخص نمود که گفت‌گوی تمدن‌ها یعنی چه؟! زیرا دو کلمه این جا هست، یکی گفت‌گو و دیگری تمدن. تمدن چیست؟ تمدن‌ها، کدام‌ها هستند؟ و سپس گفت‌گوی این‌ها یعنی چه؟ از آن جا که مفهوم تمدن با مفهوم فرهنگ، رابطه نزدیکی دارد، گاهی این دو، یکی تلقی می‌شوند. گفته می‌شود تمدن و فرهنگ، دو روی یک سکه هستند. در معادلات عربی نیز می‌گویند دو روی یک سکه هستند و اما گاهی بین این دو، فرق گذاشته می‌شود. در صورت تفاوت، چه رابطه‌ای بین فرهنگ و تمدن وجود دارد؟ این باید روشن شود که اصولاً مفهوم تمدن و رابطه‌اش با فرهنگ چیست؟ بعد گفت‌گوی این‌ها یعنی چه؟

بیش‌تر جامعه‌شناسان، مفهوم تمدن و فرهنگ را دنبال می‌کنند و بحث‌هایی را پیرامونش انجام می‌دهند. شاید عزیزان در کتاب‌های مربوط به جامعه‌شناسی، خوانده باشند که در رابطه با مفهوم فرهنگ و تعریف آن، بحث‌های گسترده‌ای شده و همان‌گونه که معروف است بیش از پانصد تعریف برای کلمه فرهنگ و معادلاتش در زبان‌های خارجی وجود دارد. درباره تمدن نیز همین‌گونه است، البته نه به آن وسعت؛ چون مفهوم فرهنگ پیچیده‌تر از تمدن است، ولی به راستی گفت‌گو در این جا به چه معنا است؟ این دیگر عجیب به نظر می‌رسد؛ وقتی فهمیدیم فرهنگ چیست، و تمدن چیست، معلوم است گفت‌گویش به چه معنا است!

معادل گفت‌گو در عربی «جدل» است؛ و در زبان‌های خارجی به آن «دیالوگ» گفته می‌شود. گاهی گفت‌گو به معنای تبادل سخن، بین دو نفر است و گاهی به معنای یک

رابطه عینی بین دو موجود خارجی در نظر گرفته می‌شود. یکی از فلسفه‌های مادی معروف که مدتها و طوی چند دهه در کشور ما نیز خیلی سر و صدا داشت، فلسفه «دیالکتیک» بود که از همین دیالوگ گرفته می‌شود. دیالکتیک یعنی گفت‌گو، جدل منصفانه، جدل در مقام بحث، بلکه منظور این بود دو پدیده خارجی با یکدیگر جدل می‌کنند و در همدیگر اثر می‌گذارند. به عبارت دیگر، تز و آنتی تز، با هم ترکیب می‌شوند و سنتزی به وجود می‌آید. آن‌گاه فرض شد که تز یا سنتز به کلی منتفی می‌شود یا اینکه این بحث‌های دیالکتیک، هر دو خود را در ترکیب جدیدی حفظ می‌کنند.

۱- گفت‌گو برای تأثر و تأثر متقابل

گفت‌گو گاهی به این معنا است که دو پدیده خارجی در یک دیگر اثر بگذارند؛ یعنی دو فرهنگ که یکی شرقی، یکی غربی، یکی اسلامی و دیگری غیر اسلامی است، در خارج بر همدیگر تأثیر و تأثر می‌گذارند. این را گفت‌گوی تمدن‌ها می‌گویند. گاهی گفت‌گوی فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها به این معنا به کار گرفته می‌شود. گاهی منظور این است که طرفداران یک فرهنگ با حامیان فرهنگ دیگری بحث کنند. در آن زمان سؤال‌هایی مطرح می‌شود از این قبیل که چه کسانی، چگونه و با چه انگیزه‌ای بحث کنند؟ همه این‌ها مبهم است؛ یعنی احتیاج به توضیح دارد و باید روشن گردد.

زمانی که این شعار در کشور ما مطرح شد، این ابهام‌ها را داشت که منظور از گفت‌گوی تمدن‌ها یا گفت‌گوی فرهنگ‌ها چیست؟ البته کسانی به خاطر انگیزه‌های خاص؛ تفسیرهایی برای این موضوع کردند و بسیاری نیز مایل بودند همان تفسیر دیالکتیک را برای فرهنگ‌ها و تمدن‌ها ارائه دهند و چنین وانمود کنند که به هر حال یک تمدن‌هایی در خارج وجود دارد که بر همدیگر اثر می‌گذارند و طرفدارانشان می‌توانند این تأثیر را تشدید کنند. شعار مارکسیست‌ها این بود که در جامعه، دو طبقه زحمتکش و سرمایه دار وجود دارند؛ این‌ها با هم دیالوگ دارند، جدال دارند، در مقابل همدیگر تأثیر و تأثر می‌گذارند و یک سنتزی به وجود می‌آید که جامعه بی طبقه است، آن‌ها معتقد بودند این جریان، واقع خواهد شد و این یک امر علمی است و این دو، در هم اثر می‌گذارند و به این نتیجه نیز منتهی خواهد شد.

وقتی از آن‌ها سؤال می‌شد پس شما چه می‌گویید؟ این کاری است که به گفته شما به خودی خود انجام می‌شود، می‌گفتند نه، انسان‌ها می‌توانند این حرکت را تشدید و یا تقویت کنند. یعنی روند آن را سریع نمایند. و این به نفع آنان است که چنین کاری بشود و سودش زودتر عاید آنان گردد.

چیزی شبیه به این را کسانی در رابطه با فرهنگ‌ها و تمدن‌ها مطرح کردند. آن‌ها گفتند این فرهنگ‌ها خواه ناخواه در یک‌دیگر اثر می‌گذارند و ما چه بخواهیم یا نخواهیم این تز و آنتی تزی است که در همدیگر اثر خواهد گذاشت، ولی اگر ما این را درست تشخیص و جهت بدهیم و راهنمایی کنیم؛ زودتر و بهتر انجام خواهد گرفت. پس، بحث‌هایی که در این زمینه می‌شود برای این است که ما به این حرکت خارجی که واقع خواهد شد، جهت بهتری ببخشیم، سرعت و شتابش را بیش‌تر کنیم، تا از نتایج آن بیش‌تر بهره‌مند شویم. ولی با جواب‌ها و توضیحاتی که داده شده معلوم می‌شود کسانی که این شعار را مطرح کرده‌اند، مقصودشان این نبوده، بلکه هدف واقعی آن‌ها این بوده است که طرفداران دو تمدن، بیش‌تر با هم بحث و گفت‌گو کنند و گاهی حتی تعبیر کرده‌اند که همین معنای حقیقی گفت‌گوها مراد است نه معنای مجازی آن.

۲ - گفت‌گو برای مصالحه

گفت‌گو گاهی به معنای دست برداشتن هر یک از طرفین از مقداری از خواسته‌های خود و نزدیک شدن به یک‌دیگر تعبیر می‌شود؛ زیرا این که دو شیء در خارج روی همدیگر اثر می‌گذارند. و دیالوگ و گفت‌گو نیز از آن قبیل است این یک معنای مجازی می‌باشد. گفت‌گوی حقیقی این است که آدم، با زبان حرف بزند بحث کند. پس وقتی گفته می‌شود گفت‌گوی تمدن‌ها، یعنی واقعاً بحث و استدلال بشود؛ کسانی در این زمینه بنشینند با صاحب نظران دیگر، بحث و گفت‌گو کنند که بحث ما بر همین فرض است و تفسیرهایی را که صاحبان این شعار نمی‌پسندند، کنار می‌گذاریم.

وقتی کسانی می‌خواهند درباره موضوعی بحث کنند، چه می‌خواهند بگویند؟ یعنی باید دو موضوعی که با همدیگر سازگار نیست، بحث بشود تا این که بتوانند با هم ترکیب

جدیدی به وجود بیاورند. این یک انگیزه برای گفت‌گو می‌تواند باشد. مثل دو نفر که با هم اختلاف دارند، مصلحتی می‌خواهد آن‌ها را آشتی بدهد. می‌گوید شما کمی گذشت کنید او نیز اندکی گذشت کند تا با همدیگر بسازید. طرفین می‌آیند هر کدام کمی از خواسته‌هایشان دست برمی‌دارند تا به یک خواسته مشترک برسند، اختلافاتشان کم بشود تا بهتر بتوانند با هم زندگی کنند. گاهی منظور این است. پس هدف از بحث می‌تواند این باشد که دو گروهی که در مسائلی اختلاف نظر دارند و این اختلاف نظرها قابل حل نیست و طرفین نسبت به نظرهای خود سخت‌گیری دارند، می‌گویند بیا باید بنشینید با هم بحث کنید، گفت‌گو کنید تا کمی نرم بشوند، هر دو طرف، از بخشی از خواسته‌هایشان دست بردارند تا به هم نزدیک‌تر بشوند و بتوانند با هم بسازند و جنگ و نزاع و کشمکش کم‌تر بشود. این می‌تواند یک انگیزه باشد. مثل آشتی دادن دو نفر که با هم اختلاف دارند.

۳- گفت‌گو برای مسلط کردن فرهنگ آمریکایی

گاهی انگیزه بالاتر از این می‌تواند باشد و آن این است که کسانی نظریه‌ای را پذیرفته‌اند که منافع خودشان را تأمین می‌کند و برای این که منافع خود را به خاطر زیاده‌طلبی گسترش دهند، می‌کوشند دیگران را با خود همراه کنند و نظریه خودشان را به دیگران نیز توسعه بدهند تا بتوانند در سایه وحدت نظریه از دیگران بیش‌تر استفاده کنند؛ چیزی که مطلوب استعمارگران و سلطه‌جویان است.

هر چند بحث ما بحث سیاسی نیست، ولی در هر حال این‌ها مصداق خودش را پیدا خواهد کرد. آمریکا در صدد این است فرهنگ خود را بر همه دنیا گسترش بدهد و کشورهای دیگر را تابع خود سازد. تا این که بتواند در سایه این وحدت فرهنگ، منافع بیش‌تر خود را تأمین کند. و کار تا جایی پیش رفته است که کشورهای اروپایی و حتی کشورهای آمریکای شمالی نیز به این معنا معترفند؛ از این رو، حساس شده‌اند. کانادا که از آن‌گاهی به حیاط خلوت آمریکا تعبیر می‌شود، نسبت به فرهنگ آمریکایی حساسیت دارد و می‌گوید ما فرهنگ آمریکایی را در بست نمی‌پذیریم. اروپایی‌ها که به طریق اولی با صراحت می‌گویند فرهنگ ما غیر از فرهنگ آمریکایی است و ما زیر بار آن‌ها نمی‌رویم.

آنچه آمریکا می‌خواهد و به دنبال جهانی شدن فرهنگ و تمدن است، این است که همه تابع فرهنگ او بشوند؛ زیرا منافع خود را در این می‌بیند که دیگران هم‌رنگ او بشوند. در سایه این هم‌رنگی می‌تواند کالاهایش را به جاهای دیگر صادر کند و بفروشد. اگر کسانی فیلم‌های هالیوود را نپسندند، نمی‌خرند و آن‌گاه شرکت‌های هالیوودی نمی‌توانند آن فیلم‌ها را تولید کنند؛ برای این که آن‌ها بتوانند فیلم‌هایشان را بفروشند؛ و مشتری داشته باشند باید این‌ها را بپسندند؛ یعنی این فرهنگ را بپذیرند. پس فرهنگ آمریکایی باید جهانی شود تا بتواند کالاهایش را در همه جهان به فروش برساند.

بنابراین، یک انگیزه برای گفت‌گوی تمدن‌ها این است که همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر در یک فرهنگ، هضم شوند. وقتی می‌گویند بیابید با هم صحبت کنیم، هم چون بسیاری بحث‌های سیاسی است که دولتی قدرتمند به کشوری دیگر می‌گوید بیابید با هم مذاکره کنیم. مذاکره طرفینی مثل مذاکره اسرائیل با دولت به اصطلاح خود مختار فلسطین است. می‌گویند بیابید با هم مذاکره کنیم، ولی نتیجه مذاکره همواره محکومیت یک طرف و حاکمیت بیشتر طرف دیگر است. همیشه وعده می‌دهند که مصالحه می‌کنیم، مثلاً ۳۰ درصد زمین را واگذار می‌کنیم بعد می‌شود ۵ درصد و آن نیز به ۲ درصد تقلیل می‌یابد و در آخر همان را نیز نمی‌دهند.

این نیز یک نوع گفت‌گو است. گاهی گفت‌گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نیز این چنین است. آمریکا می‌گوید بیابید با هم صحبت کنیم، ولی معنایش این است که بیابید تا من فرهنگ خود را بر شما تحمیل کنم. بیابید دانشمندان، عالمان، صاحب نظران و سیاستمداران با هم صحبت کنند، ولی هدف این است که او به هر حال، فرهنگش را بر دیگران تحمیل کند. تفاوت این انگیزه با آن معنای قبلی این است که در معنای قبلی، طرفین هر یک از بعضی خواسته‌های خود دست بردارند و با هم آشتی کنند؛ یعنی طرفین گذشت کنند. اما این معنایش آن است که همه جز یک طرف، گذشت کنند و همه تابع یک نظریه شوند.

۴- گفت‌گو به معنای پذیرش حق

یک معنای چهارمی است و آن این است که ما از نخست پیش‌داوری نداشته باشیم و بگوییم به دنبال این هستیم که ببینیم حق کدام است، کدام صحیح است و کدام را

می‌بایست پذیرفت. آن‌گاه می‌نشینیم بحث می‌کنیم برای این که اثبات کنیم کدام یک از فرهنگ‌ها پذیرفتنی است؛ اگر یکی حق بود، همه آن را بپذیریم. بنابراین، باید ما تابع عقل، وجدان، حق و عدالت باشیم و در سایه بحث و گفت‌گو روشن کنیم حق کدام است؛ هر کدام حق بود، طرفین بپذیرند.

یک طرف می‌گوید هر چه من می‌گویم حق است؛ بر عکس، طرف دیگر نیز معتقد است هر چه او می‌گوید حق است، اما این که واقعاً کدام یک درست قضاوت می‌کنند، باید در میدان آزمایش بحث و استدلال، معلوم شود. دو طرف بیایند حرف‌هایشان را بزنند، بحث کنند، آن وقت معلوم می‌شود که حق گفته یا ناحق. ولی اگر بنا بر آن باشد که وقتی ثابت شد حق با کدام است همه طرف‌ها بپذیرند، این یک انگیزه معقول است که اگر دو نفر اختلاف دارند بیایند بحث کنند، ببینیم دلیل عقلی چه می‌گوید، منطقی صحیح چه می‌گوید، هر چه گفت طرفین بپذیرند و آمادگی داشته باشند که اگر برهان صحیحی بر یکی از طرفین اقامه شد هر دو طرف آن را بپذیرند. این کار بسیار خوبی است، اما آن مسأله که به معنای مسلط کردن یک فرهنگ با عملکردهای شیطانی بر دیگران است، از ابتدا محکوم است و هیچ عاقلی، زیر بار چنین چیزی نمی‌رود؛ مگر کسانی که منافع شخصی و گروهی داشته باشند یا به دلیل سود شخصی و یا موقعیت خاصی که در یک مدت کوتاه احراز بکنند، چنین چیزی را بپذیرند. وگرنه هیچ عاقلی زیر بار این نمی‌رود که به اسم گفت‌گو، یک فرهنگ سلطه طلب را بپذیرد و تسلیم شود. اگر بنا به تسلیم شدن است، بحثی لازم نیست؛ این را باید از حوزه بحث کنار گذاشت.

اما آن که آیا انگیزه بحث و گفت‌گو این است که هر کدام از طرفین کمی از خواست‌هایشان را کنار بگذارند تا با هم نزدیک شوند؟ این راه درستی است که در امور زندگی معمول است؛ زمانی که دو نفر را بخواهند آشتی بدهند این کار را می‌کنند. راه دیگر این بود که بحث شود تا معلوم گردد حق کدام است. به عنوان مثال، دو نفر که با هم اختلاف دارند پیش از آن که به دادگاه بروند و تابع رأی قاضی شوند، خودشان با هم صلح می‌کنند یا دادگاه صلح، تشکیل می‌دهند. تا آن‌ها را آشتی دهد و قبل از آن که دادگاه تشکیل شود حکم محکمه صلح صادر شود و بگوید شما از این صرف نظر کنید آن هم

باید صرف نظر کند. با هم صلح کنید این یک جور کار است.

یکی هم این که طرفین بگویند ما هر چه قاضی عادل قضاوت بکند، می‌پذیریم. اگر حق با من است، طرف مقابل هم باید همین را بپذیرد؛ اگر حق با طرف است من نیز حرف او را می‌پذیرم برای این که معلوم شود (حق کدام است) کسی را قرار می‌دهند که قضاوت عادلانه کند و طرفین، حکم او را می‌پذیرند. در این جا، قاضی ما، عقل است. طرفین اگر این را بپذیرند که هرچه عقل گفت باید طرفین آن را بپذیرند اگر تمام حرف‌های من باطل بود از همه‌اش دست بر دارم. اما آن طرف نیز باید همین طور باشد. اگر ثابت شد همه حرف‌هایش باطل است، او هم باید از همه آن‌ها دست بردارد. نه این که بگوید مقداری من دست بر می‌دارم، مقداری هم تو دست بردار، بعد با هم آشتی کنیم؛ چون آن مقدار که دست بر می‌دارد معلوم نیست حق است یا باطل، شاید همان عنصر حقی است که می‌خواهد از آن دست بردارد. برای این‌که با آن طرف می‌خواهد آشتی کند ممکن است گاهی از حق خودش صرف نظر کند، باطل طرف را بپذیرد تا با هم بسازند، این کار عاقلانه‌ای نیست.

در رابطه با اموال می‌گوید ملک خودم است؛ ممکن است که همه‌اش را به تو ببخشم، مشکلی نیست، اما در باب نظریه‌ها، اعتقادات، افکار و روش‌های زندگی به این راحتی نمی‌توانم بگویم من از یک مقداری دست بر می‌دارم، مقداری هم تو دست بردارد، تا با هم آشتی کنیم؛ شاید آن را که من دست بر می‌دارم این یک مطلب مهم وجدی باشد و عقلاً صحیح نباشد که از آن دست بردارم.

با این توضیح، روش قبلی یعنی این که هر کس مقداری از خواسته خود، دست بردارد، کار عقلایی و صحیحی نیست؛ برای این که اولاً چه بسا آن را که دست بر می‌دارد حق باشد و آن چه را از طرف می‌پذیرد باطل باشد و آدم عاقل، این کار را نمی‌کند. ثانیاً چه کسی تشخیص می‌دهد که من کجا و از چه چیزهایی دست بردارم؟ طبیعی است که طرف مقابل، پیشنهاد می‌کند. اما آن عنصری که او دوست دارد شما از آن دست بردارید، شاید همان باشد که اصلاً قوام حیات طرفین است. به هر حال، این چیزی نیست مگر در یک حال ضرورت این گونه مصالحه و سازشی برقرار شود که آدم، چاره‌ای نداشته

باشد، می بیند اگر این کار را نکند خسارت و زیان آن بیش تر است.

برای مثال فرض کنید جنگی بین دو نفر واقع شده و این موجب می شود تمام نیروهای طرفین از بین بروند، فرسوده شوند، شهرهایشان خراب بشود و دیگر چیزی برای هیچ کدامشان نماند. سرانجام می گویند دیگر آشتی می کنیم. هر کدام از طرفین، مقداری از خواسته های خود دست بردارد تا این که جنگ تمام شود. اگر جنگ، ادامه پیدا کند به ضرر همه است، این یک صلح اضطراری است که آدم با این که حق دارد، اما از بعضی حقوقش صرف نظر می کند در یک حالت اضطراری، ممکن است این قابل قبول باشد، اما در حالی که قدرت داشته باشد، زیر بار این چنین سازشی نمی رود.

این ها معناهای گفتگو است. شکل مطلوب آن این است که دو نفر که با هم بحث و گفتگو می کنند تابع منطق صحیح و عقل باشند، ببینند عقل، چه می گوید، منطبق صحیح، چه می گوید آن را بپذیرند. چنین آمادگی باید وجود داشته باشد. اگر بخواهد چنین بحثی به این صورت انجام بگیرد طرفین بحث چه کسانی باید باشند؟ کسانی باید باشند که قدرت بحث و استدلالشان قوی تر باشد. به عنوان مثال یک تمدن اسلامی با یک تمدن ضد اسلامی بخواهند با هم بحث و گفتگو کنند، آن کسی که می خواهد از اسلام دفاع کند اگر اسلام را درست نمی شناسد و یا راه دفاعش را درست نمی داند، بحث کردن چه فایده ای دارد؟ معنایش شکست خوردن در برابر دشمن و تسلیم شدن در برابر کسانی است که در چنین بحثی با چنین انگیزه ای می خواهند شرکت کنند. باید طرفین نسبت به مواضع خودشان شناخت و قدرت دفاع کافی داشته باشند. یعنی بهترین عالم در آن موضوعی که می خواهند در موردش بحث کنند باشد. اگر هدف آن است که حق روشن شود و معلوم شود که کدام درست است و کدام درست نیست، باید طرفین در مواضع خودشان قوی باشند و بتوانند روشن کنند، تبیین کنند، استدلال کنند. اما اگر به خاطر این چنین کاری دو نفر سیاستمدار بیایند با هم بحث کنند، سیاستمدار از آن جهتی که سیاستمدار است، در مقان شناختن حق نیست؛ او در مقام این است که زندگی خودش و جامعه اش را به گونه ای سر و سامان بدهد، تنش ها در جامعه کم شود، کمی از مشکلات اجتماعی برطرف شود، کار سیاستمدار این است. اما این که حق و باطل چیست؟ به

این‌ها چندان کاری ندارد. اگر از آن جهت که صاحب حق است آن دیگر حیثیت سیاستمداری اش نیست، ممکن است کسی فقیه، عالم، فیلسوف و سیاستمدار باشد، مثل حضرت امام (رض)، ولی کلام در این است که در این چنین بحثی حیثیت سیاستمداری ملاک است، یا حیثیت عالم بودن، فیلسوف بودن، فقیه بودن؟ عالم بودن به آن موضوعی که می‌خواهد در موردش بحث کند، اگر چنین انگیزه‌ای در کار باشد گفت‌گو بین تمدن‌ها نباید بین چند سیاستمدار باشد، حالا سیاستمدار ممکن است رئیس جمهور یا وزیر باشد، ممکن است رئیس مجلس یا نماینده مجلس یا هر کس دیگری باشد. اگر بنا است ما درباره تمدن‌ها بحث بکنیم، یعنی استدلال عقلی بکنیم، برای اثبات چنین چیزی باید متخصصان در بحث و استدلال با یک دیگر بحث کنند. نگفته‌اند سیاستمدار یا رئیس یا عضو یک دولتی این خصوصیت را ندارد که با رئیس دولت دیگری بحث کند اگر می‌بینیم چنین چیزهایی واقع می‌شود باید کمی احتیاط کرد. اگر بنا است کسانی با طرفداران فرهنگ دیگری بحث و از اسلام دفاع کنند، اما خودشان قبلاً حرف آن طرف را پذیرفته باشند در این صورت چه بحثی می‌خواهند داشته باشند؟ خوب دست این‌ها از نخست بلند است و با پرچم سفید تسلیم هستند. اگر واقعاً کسانی می‌خواهند به نام فرهنگ و تمدن اسلامی بحث بکنند باید کسانی باشند که اسلام را خوب شناخته باشند. آن هم بر اساس قرائت خدا و پیغمبر (ص) و امام (ع) و پیشوایان دین باید قضاوت کنند نه بر اساس قرائت منکران و دشمنان دین اسلام. این در صورتی است که انگیزه ما واقعاً شناختن حق باشد.

موضوع گفتگو

اساساً این بحث در چه حوزه‌ای قابل طرح است؟ آیا در مسائل علمی زندگی، این به بحث گفت‌گویی تمدن‌ها احتیاج دارد؟ وقتی که می‌گوییم در مورد دو تمدن می‌خواهند بحث بکنند، تمدن یعنی چه، شامل چه چیزهایی می‌شود؟ برای تمدن و فرهنگ عناصری ذکر شده و اختلافات فراوان در این زمینه وجود دارد. طبعاً ماقبل از این باید بحث کنیم. یعنی در یک فرصت مناسب که اصلاً منظورمان از تمدن چیست. وقتی دو تمدن و طرفدارانشان می‌خواهند با هم بحث کنند، درباره چه موضوعاتی می‌خواهند

بحث کنند؟ یکی از ویژگی‌ها و آثار تمدن، پیشرفت علمی است. مثلاً وقتی ما می‌گوییم تمدن ایران باستان یا تمدن روم، یا تمدن یونان. تمدن آنان چه بوده؟ می‌گوییم بیمارستان، دانشگاه و رصدخانه داشته‌اند. بیماران را چنین معالجه می‌کرده‌اند، از این علوم بهره‌مند بوده‌اند، این‌ها آثار تمدنشان است. این یک نوع از آثار تمدن است. قسمت دیگر از مظاهر تمدن، علوم و صنایع و مسائل عمرانی و کیفیت ساختن ساختمان‌ها است. مثلاً امارت‌های قدیمی هر ملتی، آثار تمدن آن‌ها است. نحوه ساختمان سازی آن‌ها، معابد و کاخ‌هایی که می‌ساختند، این‌ها نشانه تمدنشان است. اینک وقتی صاحبان دو تمدن می‌خواهند با هم بحث کنند، چه بحثی می‌خواهند بکنند؟ مثلاً بگویند این ساختمان بهتر است یا آن ساختمان. مثلاً معابدی که در یونان ساخته‌اند یا بتکده‌هایی که در هند ساخته‌اند یا مساجدی که مسلمانان ساخته‌اند، کدام بهتر است؟ وقتی می‌خواهند در مورد تمدن صحبت کنند، مثلاً درباره این ساختمان‌ها می‌خواهند صحبت کنند که کدام بهتر است، هر کدام یک شیوه ساختمانی و تابع شرایط زمانی و مکانی و جغرافیایی خودش است. یک قسم از تمدن‌ها نیز هنرها است. هنرها نیز زمینه‌های بسیار گسترده‌ای دارند. به طور مثال هنرهایی مثل کاشی‌کاری‌ها و نقاشی‌هایی که در ساختمان نمودار می‌شوند یا هنرهای تجسمی یا هنرهای صوتی و حرکتی مثل موسیقی و رقص است. می‌خواهند با هم صحبت بکنند و بگویند مثلاً موسیقی ما از موسیقی شما بهتر است یا مثلاً رقاصی ما از رقاصی شما برتر است. چه بحثی می‌خواهند بکنند؟ و همینطور در ارتباط با مشترکات تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، مسائل زبان، لهجه، کیفیت گفت‌گو، خط و این‌ها مطرح می‌شود. خوب گفت‌گوی تمدن‌ها مثلاً ما خط فارسی را با خط انگلیسی مقایسه کنیم بگوییم، که خط ما بهتر است یا خط شما؟ چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ می‌خواهیم بگوییم همه یک خط بنویسیم، این می‌شود گفت‌گوی تمدن‌ها. منظور از این که تمدن‌ها با هم گفت‌گو کنند در مورد کدام عنصر از عناصر تمدن می‌خواهد بحث شود؟ آیا این‌ها چیزی است که خطری برای بشریت ایجاد کرده است؟ که گفتند بنا است جنگ تمدن‌ها بشود که حالا گفت‌گو کنیم تا جنگ نشود. با هم سازش کنیم؛ یعنی وقتی ما فارسی صحبت می‌کنیم، ملت دیگری، عربی صحبت می‌کند، یک

ملّتی مثلاً لاتین صحبت می‌کند، این باعث جنگ می‌شود؟ حالا بیا بگویم که یک جور صحبت کنیم تا جنگ نشود. چه چیزی ممکن است منشأ جنگ تمدّن‌ها شود که برای جلوگیری از آن می‌خواهیم گفت‌گویی تمدّن‌ها و یا همکاری تمدّن‌ها را داشته باشیم. اگر خوب دقت و کنجکاوی کنیم به مسأله دیگری می‌رسیم و آن این است که این مسائل؛ یعنی اختلاف هنرها، خط‌ها، زبان‌ها، سبک‌های نقّاشی، مجسمه‌سازی و... هیچ‌گاه، جنگ آفرین نبوده و نخواهد بود، منظور از گفت‌گویی تمدّن‌های این نیست که این اختلاف‌ها برداشته شود. برعکس، امروز می‌بینیم گرایش‌هایی در دنیا است که لهجه‌های قدیمی که دارد منقرض می‌شود این‌ها را به عنوان یکی از آثار تمدّن‌ها حفظ کنند. چنین گرایشی در دنیا وجود دارد و گرایش خوبی نیز است. عیبی هم ندارد. پس این معنا نمی‌دهد که این‌ها منشأ جنگ باشد. آنچه موجب و منشأ جنگ است، عناصر فرهنگی است که توأم با تمدّن‌ها است. یعنی در حقیقت یک سلسله باورها و ارزش‌ها است که با هم تضاد دارد، یعنی در عمل فرهنگ‌ها است. وگرنه نحوه ساختمان سازی، نقّاشی، مجسمه‌سازی، نحوه موسیقی، نحوه رقص، که با هم دشمنی ندارند. هر کس هر طور دلش می‌خواهد عمل می‌کند. این‌ها هیچ وقت منشأ جنگ نمی‌شوند و آن چیزی که ممکن است باعث جنگی جدّی شود، این است که کسانی می‌گویند باید چنین کرد و ارزش و قداستی برای این قائل اند به این ارزش‌ها پایبند هستند؛ و ارزش‌های دیگر را نفی می‌کنند. می‌گویند نباید آن ارزش‌ها حاکم بشود. مثلاً مردمی می‌گویند بی‌بند و باری جنسی نباید باشد. باید روابط مرد و زن، دارای حدودی باشد. چیزی به نام حیا و عفت مطرح است. نباید کاری کرد که به کلی مفهوم حیا، عفت، پاکدامنی از جامعه رخت بریندد. این یک ارزش است. حالا این ارزش چیست و از کجا پیدا می‌شود، آن چیز دیگری است، به هر حال به آن پایبند است. برخی مردم دلشان نمی‌خواهد زنشان دخترشان، خواهرشان، مادرشان، رفتارهایی داشته باشند که در بعضی از کشورهای دیگر مرسوم است. می‌خواهند این‌ها ضوابطی داشته باشد و یا آزادی جنسی، حاکم نباشد، با آزادی جنسی مخالف‌اند. آزادی، حدود و قیود دارد، ضوابط دارد، اما کسانی دیگر چنین نیستند، درست برعکس، می‌گویند برای هر کس و هر فکری باید آزادی

وجود داشته باشد، نمونه‌هایش هم الی ماشاء الله است که انسان از گفتن آن نیز شرم دارد! به هر حال، این‌ها ممکن است منشأ اختلاف بشود. خانواده‌ای که پایبند این گونه ارزش‌ها است خانواده دیگری که بی‌بند و بار هستند، هرگز با هم نمی‌سازند. اگر دو ملت که یکی پایبند به این‌ها بود تا پای جای روی ارزش‌های خودش می‌ایستد، می‌گوید من جان می‌دهم، اما نمی‌گذارم به ناموسم تجاوز بشود. آن یکی می‌خندد، می‌گوید این خواست خودشان است، خودشان راضی هستند، به شما چه! این دو فرهنگ با هم نمی‌سازند، آنچه منشأ اختلاف می‌شود این‌گونه مسائل است. این بینش، خواه و ناخواه در ارزش‌ها و رفتارهایشان تأثیر می‌گذارد. گروهی معتقدند این آدمیزاد، این جنس دو پا، مثل سایر حیوانات نیست؛ جسم، یک قالب است، شرافت آدمی به روحش است. یک موجود نادیدنی است، شرف دارد، عزت دارد، باقی، ابدی و جاودانی است. آنچه انسان را انسان می‌کند روحش است. این بدن برای او مثل لباس می‌ماند و آن گاه انسان می‌کوشد کمالات روحی کسب کند؛ حتی مزایای مادی‌شان را اگر با روح تزاومی داشته باشد، فدا کند. به دلیل این‌که به آن ارزش‌های معنوی و روحی برسد. عده‌ای دیگر می‌خندند و می‌گویند انسان می‌میرد و داخل قبر می‌رود. این دونوع نگرش زمین تا آسمان نسبت به انسان فرق می‌کند. این منشأ جنگ می‌شود. جنگ‌های مذهبی که در عالم رخ داده، کم نبوده است. هم اکنون نیز با این همه پیشرفت‌های مادی و تساهل، کثرت‌گرایی و تحمل افکار دیگران می‌بینیم در انگلستان، در ایرلند بین پرستان‌ها و کاتولیک‌ها هنوز هم جنگ است و خیلی جاهای دیگر نیز چنین وضعیتی دارند. این‌ها می‌تواند منشأ جنگ بشود، اما نوع ساختمان سازی، نقاشی، موسیقی، این‌ها منشأ جنگ نمی‌شود. پس در واقع اگر گفت‌گو باید باشد بر سر باورها و ارزش‌هاست. اصلاح باید در این بحث انجام بگیرد. یعنی در واقع، جنگ بین عناصر اصلی فرهنگ‌ها است، نه بین تمدن‌ها. تمدن، همان مظاهر عینی و مادی است. فرهنگ، آن جهات معنادار زندگی است؛ آن چیزهایی که به زندگی معنا می‌بخشد، وقتی با هم تضاد داشت، بین صاحبان آن فرهنگ‌ها و طرفداران آن‌ها تضاد به وجود می‌آورد. اگر بخواهیم تضاد پیش نیاید باید این‌ها حل شود.

پی نوشتها:

- ۱ - منظور، ساموئل هانتینگتون (Samuel Huntington) است. برای آشنایی بیشتر با نظریه‌ها و منتقدان او به دو کتاب زیر مراجعه کنید:
۱ - نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدان او، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری وحید، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴.
۲ - برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ساموئل پی، هانتینگتون، ترجمه محمد علی رفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.



شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی